

«... قلم کندشده ی من آخرین سطور کتاب مرا در بیان چگونگی تاخت و تاز مغولان بر جلگه‌های شکوفان زادگاه ما به پایان رسانید ... مؤلف این کتاب قصد داشت باز هم مطالب بسیاری در احوال آن خوارزمیان بزدلی که همت نداشتند دل از جان بگیرند و به پیکار با جبار قهار - چنگیزخان خونخوار - تباه کننده ی نفوس بی‌گناه - برخیزند، به رشته ی تحریر در آورد ...

... اگر تمام خوارزمیان عزم جزم می‌کردند و یکدل و جان، تیغ خشم از نیام بر می‌کشیدند و بیدریغ از جان، بر دشمنان وطن می‌تاختند، مغولان پرکبریا و فرمانروای ریش قرمز آنان شش ماه هم در خوارزم تاب نمی‌آوردند و برای ابد به صحراهای دوردست خویش می‌گریختند ...

... مغولان بیش از آنکه به نیروی شمشیر خویش غالب آیند، به سبب نفاق، تسلیم پذیری و رعب دشمنان خویش، به پیروزی می‌رسیدند... جلال الدین دلیر نشان داد که چگونه می‌توان با گروه کوچکی از سواران دست از جان شسته، اردوی مغولان را در هم شکست ...

... ولی قلم از دست سرد و بیجان من میافتد ... نیروی درویش سرگردان و آواره زوال می‌پذیرد، زمان می‌گذرد و روز مکافات فرا می‌رسد ... و من می‌توانم تنها این ابیات را از دیوان شاعر نقل کنم:

چون ابر بهاران و چو طومار خزان

ز ایام جوانی‌ام نماند ایچ نشان

من ماندم و ساربان، دگر محمل بست

در راه فتاد و گشت از دیده نهان^۱

... بر سبیل وداع با خواننده ی ناآشنای خویش می‌گویم «امامان متفرعن و عالم نمایان زهد فروش که باد کبر در غبغب می‌اندازند، به من نسبت کفر می‌دهند! این کوردلی از کین توزی و بلاهت است!

کفر چونی منی گزاف و آسان نبود

محکمر از ایمان من ایمان نبود^۲

ایمان به پیروزی اندیشه‌ور در زنجیر بر دژخیم کوردل، ایمان به پیروزی زنجیر ستمکش بر ستمگر قهار، ایمان به پیروزی دانش بر جهل و دروغ! ... من ایمان دارم که دوران بهتری فرا خواهد رسید و آنگاه حقیقت، آزادی و پرستاری از انسان، وطن ما را به سرمنزل نور و نیکبختی همگان می‌رساند! ... آنروز خواهد رسید و این آرمان تحقق خواهد پذیرفت!»

۱. خسروانی (قرن دهم میلادی). (تبصره ی مؤلف): (مترجم اصل این رباعی را به گفته ی مؤلف از ابوطاهر طیب بن محمد

خسروانی، از شاعران عهد سامانی در قرن چهارم هجری است، نیافت و ناچار به ترجمه ی آن از روسی اکتفا کرد).

۲. ابوعلی بن سینا. (تبصره ی مؤلف).

بنت زنجیجه انگشت باریک گندمگون خود را که سه حلقه ی سیمین بر آن بود به لب برد و ابروان
کمانی خود را در هم کشید و به فکر فرو رفت و آنگاه اوراق را به دقت جمع کرد و در پارچه ی رنگینی
پیچید. سپس چشمان سیاه فروزان خود را به طغان دوخت و آهسته گفت:
- حال من سه جوان دلیر از طایفه ی کولی ها را به اینجا می خوانم ... شما برای نجات حاجی رحیم
بسوی چاه کشتگان می روید. شب دراز است و پایان شب سیه سپید است! ما او را نجات خواهیم داد.

پایان ترجمه به فارسی: اکتبر سال ۱۹۷۱

توضیح مترجم:

مؤلف رمان تاریخی «چنگیزخان»، تألیف کتاب خود را با اتکاء به مآخذ و منابع قدیمی معتبر فارسی درباره ی تاریخ خوارزمشاه و تواریخ مغول انجام داده؛ گاهگاه به قسمتهایی از این متون استناد ورزیده و اینجا و آنجا ابیاتی از دیوانهای شعرای فارسی زبان بکار برده است. به این جهت ترجمه ی فارسی کتاب، مراجعه به اصل این متون و ابیات و نقل عین آنها را ایجاب می-کرد.

در سرلوحه ی برخی از فصول یا در متن کتاب - ترجمه ی روسی آزاد عباراتی از متون قدیمه ی فارسی یا ابیات فارسی انجام گرفته، ولی مؤلف تنها به ذکر عنوان کتاب مورد استناد یا اشاره به نام مؤلف آن بسنده کرده است. مترجم برای یافتن اصل فارسی این عبارات و ابیات، به متون و دیوانهای مربوطه مراجعه کرده و پس از کاوش بسیار آنها را یافته و جایگزین ترجمه ی روسی آنها کرده است. در مواردی که مؤلف در نقل برخی از حوادث طریق اجمال پیموده و مترجم توضیح یا تدقیق آنها را برای خواننده فارسی زبان ضرور تشخیص داده است، بخشهایی از متون منابع اصلی ی مورد استناد مؤلف را بصورت حواشی تکمیلی در پایان کتاب نقل کرده است.

در ترجمه ی فارسی کوشش شده است ضمن حفظ شیوه ی بیان مؤلف، سبک مأنوس و رایج زبان فارسی در هر یک از ادوار مربوطه تا حدود معین منعکس گردد و مثلاً اصطلاحات و تعابیر خاص دوران پیش از تسلط مغول در دوران تسلط مغول بکار نرود و بالعکس. تا آنجا که مقدور بوده است از بکار بردن واژه‌ها، اصطلاحات و تعابیر ویژه ی دوارن جدید تکامل زبان فارسی پرهیز شده است. در برخی از موارد که صحت اصطلاحات یا تعابیر نیاز به شواهد داشته است، در حواشی از متون اصلی شاهد آورده شده است. در دو سه مورد متن اصلی ابیات فارسی یا عین عبارات فارسی مورد استناد مؤلف یافت نشد و ناچار به ترجمه ی آنها اکتفا گردید و از ترجمه ی آزاد چند بیت نیز خودداری شد.

حواشی مؤلف با ذکر: «تبصره ی مؤلف» و حواشی مترجم با ذکر: «مترجم» و یا «م.» در ذیل صفحات مربوطه مشخص گردیده و حواشی تکمیلی را مترجم با ذکر شماره ی آنها به پایان کتاب منتقل کرده است.

مآخذ عمده‌ای که در ترجمه از آنها استفاده شده است:

- «تاریخ مغول» تألیف مرحوم عباس اقبال؛
«تاریخ جهانگشای» تألیف علاء الدین عطاملک جوینی با حواشی و به تصحیح دانشمند
فقید محمد قزوینی (در سه جلد)، چاپ مطبعه ی بریل در لیدن؛
مجلدات «جامع التواریخ» تألیف رشید الدین فضل اله، چاپ سن پترزبورگ، سال ۱۸۶۱
و چاپ لیدن سال ۱۹۱۱؛

«تاریخ حبیب السیر» تألیف غیاث الدین خواندمیر، چاپ کتابخانه ی خیام؛
«طبقات ناصری»، تألیف سراج جوزجانی.
«تاریخ بیهقی» تألیف ابوالفضل بیهقی به تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض؛
«هرمزنامه» نگارش ابرهیم پورداود؛
ترجمه ی فارسی قرآن؛
کلیات سعدی؛
دیوانهای اشعار فارسی که نام هر یک در حواشی مربوطه ذکر شده است؛
«فرهنگ فارسی» تألیف دانشمند فقید دکتر محمد معین؛
دائرة المعارف بزرگ روسی چاپ مسکو و منابع دیگر.
اکتبر سال ۱۹۷۱
محمد پورهرمزان

حواشی تکمیلی:

۱- «مقالات بقراط رومی» (هیپوکرات یونانی). عنوان این رساله «فصول بقراط» است: «کتابی است شامل هفت مقاله که در ضمن آن تعریف جمل طب و قوانین آن آمده و این مقالات حاوی همه مطالبی است که در کتب دیگر او نقل شده ... و جالینوس بر آن شرح نوشته است» (از «تعلیقات» دانشمند فقید محمد قزوینی در «چهار مقاله ی نظامی عروضی» به تصحیح مرحوم دکتر محمد معین. ص - ۳۷۵).

۲- «نوکر» واژه ی ترکی - مغولی است. در «جامع التواریخ» رشید الدین فضل الله و در «تاریخ جهانگشای» جوینی، این واژه به دو صورت «نوکر» و «نوکار» آمده و به معانی: خدمتکار، چاکر، دوست و مشاور بکار رفته است: «او را ... پایزه سر شیر داد و نایمتای و ترمتای را به نوکاری او معین گردانید» («تاریخ جهانگشای»). «تولوی خان اکثر اوقات ملازمت پدر می نمود و چنگیزخان در جمیع ابواب مشاورت مهمات و مصالح کلی و جزوی با او می بود و او را نوکار می گفته» («جامع التواریخ»، جلد دوم، ص - ۲۱۳، چاپ لیدن، سال ۱۹۱۱).

۳- عثمان خان که مؤلف از او نام می برد عثمان بن حسن آخرین بازمانده ی ایلگ خانیان از تیره ی ترکان چگلی است که بسال ۶۰۹ (و بقولوی ۶۰۷) هجری به فرمان سلطان محمد به قتل رسید. در کتب مورخین ایرانی ایلگ خانیان را آل افراسیاب، خاقانیان و قراخانیان نیز نامیده اند.

۴- قوم تاتار - «از قدیم باز ایشان در جهان مشهور بوده و شعب بسیار از ایشان منشعب گشته ... بواسطه ی دولت چنگیزخان و اوروق او، چون ایشان مغول‌اند، دیگر اقوام اتراک مانند جلابر و ... تنگوت و غیر هم که هر یک را اسمی معین و لقبی مخصوص بوده جمله از روی تفاخر خود را مغول گویند با وجود آنکه در قدیم از این اسم استنکاف داشته‌اند» («جامع التواریخ» رشید الدین فضل الله، طبع برزین به سال ۱۸۶۱ در پتربورگ، ص ۶۱-۶۳).
«اوروق» - واژه مغولی به معنی طایفه، ایل، دودمان، خانوار.

۵- «نویان» یا «نویون» یا «نوین» (واژه ی مغولی) به معنی امیر، سردار، شاهزاده، تغاجار نویان داماد چنگیزخان بود.

۶- «و چون قوم مرکیت مردمان با شور و شغب بودند و جنگهای بسیار با چنگیزخان کرده، یاساق فرمود که از ایشان کسی را زنده نگذارند و جمله را بکشند و اندکی که بماندند یا در شکم مادر بودند یا بعضی خویشان ایشان پنهان داشتند» («جامع التواریخ»، طبع برزین، جلد اول، ص ۹۵).

۷- «و امیری دیگر از اقوام مرکیت طایر اورسون بوده که مقدم و سرور قوم ... مرکیت بود و یک نوبت ایل شده (مطیع شده مترجم) و دختر خود قولان خاتون را به چنگیزخان داده و پسری کولکان نام از او در وجود آمده و حکایت قولان در تاریخ می‌آید.» (همانجا، ص ۹۴-۹۵)

۸- این عبارت ظاهراً باید به نقل از کتاب «طبقات ناصری» تألیف ابو عمر عثمان مهنج الدین سراج جوزجانی باشد (تاریخ تألیف ۶۵۸ هجری). خود مؤلف کتاب حاضر در فصل پنجم همین بخش عبارت دیگری از جوزجانی با ذکر نام او نقل کرده است. در «طبقات ناصری» پس از شرح تاریخ سلاطین غزنوی و شاهان غوریه و غیره، فصلی هم درباره ی هجوم مغول و دوارن تسلط آنان تا هلاکو آمده است و در آن از جمله گفته میشود: «چنگیزخان به وقتی که در خراسان آمده بود مردی بود ... در غایت جلادت و زیرکی و عقل و دانایی و هیبت و قتال ... خصم شکن و دلیر و خونریز و خونخوار».

۹- طورقاق (طرقاق) - محافظ خاص خاقان و سایر سلاطین مغول، نگهبان اردو. این واژه را مؤلف «تورگائود» بکار برده است. در «جامع التواریخ» و «تاریخ جهانگشای» و متون دیگر «تورقاق» و «طورقاق» و «طرقاق» آمده است «شخصی در روز طوی (ضیافت، جشن) که جمله تورققان مست افتاده بودند کاسه ی زرین از اردو بدزدید .. دیگر روز آن دزد قدح را بیاوردند و گفتند به چه سبب این گستاخی نمودی. گفت تا پادشاه جهان قآن را تنبیهی باشد و بر طورققان اعتماد نفرماید» (جامع التواریخ، چاپ لیدن، جلد دوم، ص ۷۷-۷۸).

۱۰- چون اسکندر مقدونی را پس از تسخیر مصر در سکه‌ها با دو شاخ بر کلاهخود تصویر کرده‌اند او را «ذوالقرنین» نامیده‌اند. (قرن یعنی شاخ). گروهی از سلاطین باستانی عرب را نیز

بدین لقب نامیده‌اند. در قرآن نیز از «ذوالقرنین» یاد شده است ولی محققین بر آنند که مراد از «ذوالقرنین» در قرآن کوروش بنیادگذار سلسله ی هخامنشی است.

۱۱- سلطان محمد «از همدان متوجه بغداد شد چون به اسدآباد رسید هنگام فصل خریف بود ... و از تیرباران برف ... و از سرما ... و باد که هیچ جوشن دافع آن نتوانست بود ... زمهریر معاینه دیدند. مردم بسیار در زیر آن سپری شدند و از چهارپای، خود اثری نماند.. چون این ضعف و وهن بحال او راه یافت به ضرورت پای از آن اندیشه باز کشید» («تاریخ جهانگشای» جلد دوم، ص ۹۸).

۱۲- اترار (به ضم اول) - شهری در ساحل شرقی رود سیحون. پیش از استیلای مغول آنرا فاریاب یا پاریاب می‌نامند. در سال ۱۲۱۹ میلادی این شهر بدست لشکریان چنگیزخان با خاک یکسان شد و اهالی آن تقریباً همه به قتل رسیدند. بعدهد شهر باز احیا شد ولی دیگر به جمعیت و آبادی پیشین نرسید. خرابه‌های این شهر اکنون در نزدیکی ایستگاه راه آهن تیمور در راه اورنبورگ - تاشکند واقع است. سه تن ایلچی که چنگیز نزد سلطان محمد فرستاد: محمود خوارزمی یا یلواج، علی خواجه بخارایی و یوسف اتراری هستند (به نقل از تاریخ مغول تألیف عباس اقبال).

۱۳- مؤلف پدر چنگیزخان را «دای - سچن» نامیده است. ولی در متون و ماخذ فارسی پدر چنگیزخان را «یسوی کای بهادر» نامیده اند: «چنگیزخان از پدر، کوچک باز مانده بود و دو شخص از خویشان او که ملازم پدرش یسوکای بهادر بودند از او برگشتند» (جامع التواریخ، جلد اول، طبع برزین، ص ۲۴۱).

۱۴- «از راه آیین و رسم مغول پسر خوردتر ... قائم مقام پدر باشد و یورت و خانه او بدانند» (جامع التواریخ، جلد دوم، ص ۱۶، چاپ لیدن، سال ۱۹۱۱ میلادی). جای دیگر: «عادت مغول و ترک از قدیم باز آن بوده که چون درحیات خود فرزندان بزرگ را مال و گله و رمه و تبع جدا کرده، میفرستد، آنج باز می‌ماند فرزند کوچکین را می‌باشد و او را اوتچکین گویند یعنی فرزندی که به آتش و آتشیدن خانه تعلق دارد - اشارات به آنک که بنیاد خانه بر اوست. و در اصل اصطلاح ترک - اوت، آتش است و تیکین امیر و چون تکین به لهجه ی مغول درست نمی‌آید، اوتچکین می‌گویند. (همانجا، ص ۲۱۳).

۱۵- چغان - «از این تنگوت امرای بسیار وده‌اند، از آنجمله چغان نوبان که چون پانزده ساله بود چنگیزخان او را آورده و برای فرزندی پرورده چنانکه او را پسر پنجم خوانده و هزاره بزرگ چنگیزخان او داشته ... اوکتای قآن این چغان نویان را بر سر تمامت لشکرها که به سرحد ختای می‌بودند نصب فرمود و حکومت ختای با آن منضم گردانید تا بحدی که شاهزادگان و امرا که در آن حدود نشسته بودند تمامت در حکم او بودند» (جامع التواریخ، رشیدی، جلد اول، طبع برزین، ص ۱۵۶-۱۵۷).

۱۶- چنگیزخان «پسران و ... امرا را فرمود تا هر کس از اقوام خویش دوسه کس مرتب کنند و سرمایه و بالش زر و نقره دهند تا با این جماعت به ولایات سلطان بروند و تجارت کنند ... چون جماعت تجار به شهر اترار رسیدند امیر آن این اینال جق بود یکی از اقارب مادر سلطان، ترکان خاتون که لقب غایرخان یافته بود، و از جماعت بازرگانان هندویی بود که او را در ایام گذشته با او معرفی بودست، بر عادت مألوف او را اینال جق می خوانده است ... غایرخان بدین سبب متغیر میشدست و بر خود می پچیده و نیز طمع در مال ایشان کرد. بدین سبب تمامت ایشان را موقوف کرد و به اعلام احوال ایشان رسولی به عراق فرستاد به حضرت سلطان، و سلطان نیز بی تفکر به اباحت (مباح بودن) خون ایشان مثال داد و مال ایشان حلال پنداشت و ندانست که زندگی حرام خواهد شد». (تاریخ جهانگشای، جلد اول، چاپ لیدن، ص ۴۰-۴۱).

۱۷- صاحب «تاریخ جهانگشای» عطاملک جوینی که خود در دربار مغولان به کارهای دیوانی می پرداخت در این باره چنین می گوید: «و پسر او سلطان جلال الدین رأیها انکار می نمود و می گفت رأی آن است که چندانک ممکنست لشکرها در هم آوریم و پیش ایشان باز رویم و اگر سلطان را دل بر این قرار نمی گیرد، عزیمت عراق را به امضا رساند و لشکرها به من دهد تا من به سرحد روم و با آن جماعت دستی برهم اندازم و سنگی و سبویی بر هم زنیم ... تا خویشان را به نزدیک خدا و خلق معذور کنیم ... و اگر سعادت مساعدت نماید نشانه ی ملامت مردمان و بندگان باری نگردیم ... و نگویند که چندین گاهست تا مال و خراج از ما می ستانند و در وقت کار ما را در کام ناکامی می نهند. و به چند نوبت این معنی تکرار می شود و اجازت پدر را انتظار واجب می شناخت و از خدمت او تخلف ... نمی نمود. و سلطان محمد از استیلا ی خوف و هراس، پاس به سخن او نمی کرد ... و چنانک رسم بی دولتان باشد رأی پیرانه پسر را بازیچه ی کودکان می شمرد.» (جهانگشای، جلد دوم، به تصحیح دانشمند فقید محمد قزوینی، ص ۱۰۷-۱۰۸).

۱۸- «سلطان ... سمرقند را به صد و ده هزار مرد تخصیص فرمود: شصت هزار ترکان ... و پنجاه هزار تازیک ... و بیست عدد پیل تمام هیکل دیوشکل». (تاریخ جهانگشای، جلد اول، ص ۹۱).

۱۹- بخارا «از بلاد شرقی قبه ی اسلام است و در میان آن نواحی به مثابه ی مدینه اسلام و ... اشتقاق بخارا از بخار است که به لغت مغان مجمع علم باشد و این لفظ به لغت بت پرستان اویغور و ختای نزدیکست که معابد ایشان که موضوع بتان است بخار (معبد بهار - مترجم) گویند». (جهانگشای، جلد اول، ص ۷۵-۷۶).

۲۰- «کالف» دانشمند فقید محمد قزوینی در یکی از حواشی بر «تاریخ جهانگشای» به نقل از «جهان نامه» از این شهر نام می برد: «در جهان نامه که کتابیست در معرفت بلدان مؤلف در

سنه ی ۶۶۵ هجری .. گوید (نسخه ی پاریس ...): «جیحون خوارزم ... منبع این جیحون از بلاد و خان ... باشد، از کوه‌های تبت، و بر حدود بدخشان بگذرد. پس بحدود ختلان و خوش پنج آب دیگر بزرگ بدو پیوندد و آن موضع را پنج آب خواند و از سوی قبادیان همچین آبها بدو پیوندد و به حدود بلخ بگذرد و به ترمذ آید، آنگاه به کالف ... آنگاه به آمو تا به خوارزم رسد، آنگاه به به حیره جند و خوارزم ریزد.» (تاریخ جهانگشای، جلد دوم، حاشیه ص ۱۰۸).

۲۱- کلاویهو (تاریخ تولدش معلوم نیست سال مرگ ۱۴۱۲) - یکی از اشراف اسپانیا. او در سالهای ۱۴۰۳-۱۴۰۶ از جانب هانری سوم پادشاه کاستیل اسپانیا به رسالت نزد امیر تیمور به سمرقند رفت. در راه از شهرهای طرابوزان، ارزروم، تبریز، تهران، مشهد، مرو و غیره گذشت. طی سه سال سفر هر روز مشهودات خود را به تفصیل می نوشت. سفرنامه ی او که نخستین بار در سال ۱۸۵۲ تحت عنوان «تاریخ سلطنت تیمور کبیر» انتشار یافت حاوی اطلاعات فراوان در باره ی وقایع قرن پانزدهم کشورهای آسیای نزدیک و میانه است. (دایره المعارف بزرگ اتحاد شوروی).

۲۲- شعر از خواجه یحیی کرابی از امیران سربداران است که در سالهای ۷۵۳-۷۵۹ هجری حکومت می کرد. کراب از بلوک بیهق سبزواری است. این شعر را خواجه یحیی کرابی در جواب دعوتی که طغاتی مورخان از او کرده و او را به قول اطاعت از خویش خوانده بود سروده است.

۲۳- «درین حالت امیر امام جلال الدین علی بن الحسن الرندی که مقدم و متقدای سادات ماوراء النهر بود ... روی به امام عالم رکن الدین امام زاده که از افاضل علمای عالم بود، طیب اله مرقدهما، آورد و گفت: مولانا چه حالتست، این که می بینم به بیداریست یارب یا بخواب. مولانا امام زاده گفت: خاموش باش، باد بی نیازی خداوند است که می وزد، سامان سخن گفتن نیست.» (تاریخ جهانگشای، جلد اول، ص ۸۱).

۲۴- در متن روسی نوشته شده است: «موی سر آنرا بصورت هلال ماه تراشیدند». عبارت متن از «تاریخ جهانگشای» است. جلد اول، ص ۹۵ (موی از پیش سر حلق کردن یعنی کاکل را بصورت هلالی تراشیدن).

۲۵- دانوئی - این نام در «جامع التواریخ» رشیدی به همین صورت آمده است. ولی در «جهانگشای» جوینی - «دابوئی» نوشته شده است: «از آنجا به ناحیت دابوئی آمد از اعمال آمل و امرای مازندران خدمات تقدیم کردند» (جهانگشای، جلد دوم، ص ۱۱۵).

۲۶- تیمور ملک «بعد مدتی در لباس و زی متصوفه به جانب شام رفت. پس از یک چندی که فتنه‌ها آرامی گرفت ... حب وطن و خانه او را به رجعت باعث گشت ... و در قبضه ی ارس ... چند سال ساکن شده و از احوال با خبر، به هر وقت به جانب خجند می رفت ... در راه به خدمت قدقان رسیده ... مغولی که او را به تیر شکسته زخم کرده بود او را باز شناخته، از او زیادت سخنی می پرسیده، در ادای جواب، مراسم تعظیمی که بر گویندگان در حضرت

پادشاهان واجب است تقدیم نمی‌رفته. از غضب تیری گشاد دادست، جواب تمامت تیرها که در آن مدت انداخته شدست... چون زخم بر مقتل آمد، از این خاکدان ناپایدار به دارالقرار انتقال کرد.» (تاریخ جهانگشای، جلد ۱، ص ۷۳-۷۴).

۲۷- قرلوق (قرلق، قارلوق، قرلغ، خرلخ) - «قبیله‌ای بوده است از اتراک در شمال و شمال شرقی ماوراء النهر معروف به حسن صورت و طول قامت و تناسب خلقت.» (دانشمند محمد قزوینی، حاشیه ی صفحه ی ۳۳۹ از جلد ۲ تاریخ جهانگشای).

۲۸- «لشکر مغول یاسا دادند که تا هر سواری بر جنیبت تمثالی نصب کردند .. چون لشکر سلطان در پس لشکر مغول صفی دیگر دیدند پنداشتند مددی رسیده است، خائف گشتند و مشورت کردند که به هزیمت روند و کوههای بسته... را پناه سازند. سلطان بدان رضا نداد و از فاسدات آرای ایشان امتناع نمود.» (جهانگشای، جلد ۲، ص ۱۳۷-۱۳۸).

۲۹- «در اثنای آن، میان امین ملک و سیف الدین اغراق سبب اسبی منازعت افتاد. امین الدین ملک تازیانه بر سر ملک اغراق زد. سلطان آنرا باز خواستی نفرمود که بر لشکر قنقلیان نیز اعتماد آن نداشت که به بازخواست تن در دهند. سیف الدین ملک آن روز توقف نمود تا چون شب در آمد... روی برتافت و به کوههای کرمان و سیقران شتافت.» (همانجا، ص ۱۳۸-۱۳۹).

۳۰- سلطان جلال الدین «فرمود تا جنیبت در کشیدند، چون بر آن سوار شد... جوشن از پشت باز انداخت و اسب را تازیانه زد، و از کنار آب تا رودخانه مقدار ده گز بود یا زیادت، که اسب در آب انداخت.» (تاریخ جهانگشای، جلد ۲، ص ۱۴۱).

۳۱- «چنگیزخان و تمامت مغولان از شگفت دست بر دهان نهادند و چنگیزخان چون آن حالت مشاهده کرد روی به پسران آورد و گفت: از پدر مثل او باید» (جهانگشای، جلد ۲، ص ۱۴۲). جای دیگر «چنگیزخان ... از غایت تعجب دست بر دهان نهاد، با پسران می‌گفت: از پدر پسر چنین باد» (همانجا، جلد ۱، ص ۱۰۷).

۳۲- مضمون سه مصرع اول با متن روسی مطابقت دارد، ولی مضمون مصرع آخر در متن روسی چنین است: «تنها بزدلانند که از مردن بر شن سرخ می‌هراسند...».

۳۳- در «تاریخ جهانگشای» این نام «خمار ترکی» ذکر شده است: «و در آن وقت خوارزم از سلاطین خالی بود. از اعیان لشکر، خمار ترکی بود از اقبای ترکان خاتون. به حکم نسبت قرابت، خمار را به اتفاق به اسم سلطان موسوم کردند و پادشاه نوروزی از او بر ساختند.» (جهانگشای، جلد اول، ص ۹۷-۹۸).

۳۴- در متن روسی بجای روباه «دم بریده» - «روباه چنگ جویده» نوشته شده است.

۳۵- در مآخذ اصلی از «بالتان» بنام «بامیان» یاد شده و در باره ی خود حادثه چنین آمده است: «این مواتوکان از بیسولون خاتوون در وجود آمده بود ... و چون چنگیزخان او را عظیم دوست می‌داشت اکثر اوقات ملازم بندگی او بودی و به وقت آنک چنگیزخان، پدرش چغتای

را با چوچی و اوکتای به محاصره ی خوارزم فرستاده بود و خویشتن به حصار قلعه ی بامیان مشغول، این مواتوکان را از قلعه تیر زدند و نماند و چنگیزخان بدان سبب، عظیم گرفته خاطر گشت» (جامع التواریخ، طبع ادگار بلوشه، ص ۱۶۱).

۳۶- این نام در «جهانگشای» - «ماو بالیغ» و در «جامع التواریخ» - «ماو قرغان» (به ضم ق) آمده است:

الف- لشکریان چنگیزخان «به بامیان رسیدند ... ناگاه از شست قضا ... تیرچرخى... از شهر بیرون آمد و به یک پسر چغتای رسید که محبوبترین احفاد چنگیزخان بود. در استخلاص آن استعجال بیشتر نمودند و چون آنرا بگشاد یاسا داد که هر جانور که باشد، از اصناف بنی آدم تا انواع بهائم تمامت را بکشند و از ایشان کس را اسیر نگیرند ... و آنرا ماو بالیغ نام نهاد. فارسی آن دیه بد باشد. و تا این غایت هیچ آفریده در آنجا ساکن نشده است.» (تاریخ جهانگشای، جلد اول، ص ۱۰۵).

ب - چنگیزخان «چون آن قلعه را بستد بکلی خراب کرد و اهل آنرا تمامات بکشت و ماو قرغان نام نهاد» (جوامع التواریخ، طبع ادگار بلوشه، ص ۱۰۵-۱۰۶). «کورگان» که مؤلف از آن نام برده همان «قرغان» است که واژه ی مغولی - ترکی به معنی دژ و در زبان روسی به معنی تپه است. «ماو» به معنی «بد».

۳۷- غیاث الدین خواندمیر صاحب «تاریخ حبیب السیر» همین واقعه را بنحو دیگری نقل می- کند: «حاکم جورج ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت از آن جمله، بیت:

زاجناس تنسق یکی طبله پر

فرستاده بود از شب افروز در

- و چنگیزخان فرمود که این مرواریدها را به مردمی دهید که گوش ایشان سوراخ داشته باشد ... بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال با کارد و جوالدوز گوشهای خود را سوراخ کردند و مروارید ستاندند، مع ذالک بسیاری از آن لالی فاضل آمد». (تاریخ حبیب السیر، جلد سوم، ص ۴۶ چاپ بروخیم).

۳۸- «چون خاطر چنگیزخان از این وصایا فارغ گشت گفت نظم:

چو مدت نماند حیات مرا

نهان داشت باید ممت مرا

نباید که از کس برآید خروش

همان به که باشد همه کس خموش

چو از شهر شیدرقو آید برون

مر او را هماندم بریزید خون

بر آرید از لشکر او دمار
که تا بر شما ملک گیرد قرار
بگفت این و دیده بهم بر نهاد
تو گفستی که چنگیزخان خود نژاد»

(تاریخ حبیب السیر، جلد سوم، ص ۴۷). «شیدرقو» همان پادشاه تنگوت است. مؤلف در این کتاب او را «بورخان» می نامد.

۳۹- «و این واقعه (مرگ چنگیزخان مترجم) در چهارم ماه رمضان سنه ی اربع عشرین و ستمائه (سال ۶۲۴ هجری - م.) موافق تنگوزئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم سال جلوسش بر تخت بود اتفاق افتاد .. شاهزادگان و امراء وصیت چنگیزخان را به جای آوردند و حاکم تنکت (تنگوت - م.) را با هر که همراه داشت به قتل رسانیدند و بعد از آن بطرف اردو بازگشتند و چنگیزخان را در پای درختی که روزی در اثناء شکار جهت مقبره ی خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و به اندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که باد را از آنجا مجال گذار مجال نبوده، و قبر چنگیزخان از نظرها نهان شد، هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم.» (تاریخ حبیب السیر، جلد سوم، ص ۴۷).

۴۰- در متن روسی به جای «بئس المصیر» گفته شده است: «چه فرجام هولناکی!». «بئس المصیر» هم تقریباً به همین معنی است: «بد است آن فرجام، بد است آن جایگاه بازگشت.»

از همین مترجم منتشر شده است:

